



آنها به ما حمله خواهند کرد!

سلام به رهبر گرامی حضرت آیت الله خامنه ای

یک: کاش متن صوتی نامه ی بیست و دوم مرا می شنودید. من برای این که صدای خود را به شما برسانم، برظرائف کلامی و موسیقایی آن متمرکز شدم. تلاش کردم تا "سیدعلی بشنو" کاری متفاوت از آب درآید و حوصله ی شما بهنگام شنودن آن سرنرود. من این متن را دو ماه پیش برای جناب شما خوانده بودم. نامه نبود. دکلمه، یا بهتر بگویم: گلبارانی از گلایه های گنج گونه بود. آمیزه ای از کلام و موسیقی. به دلیل قفل شدن اینترنت در هفته ی گذشته، این متن صوتی به صورت خودکار از آرشیو داشته های من برآمد و منتشر شد و دوستان من در چند نقطه از جهان متن پیاده شده و مکتوب آن را نیز بدان افزودند و اسمش شد: نامه ی بیست و دوم. اگر نشنیده اید تقاضا می کنم حتماً بشنوید. از ابتدا تا پایان آن را. سخنان آهنگین خوبی در آن تقدیم جناب شما شده است.

دو: چه خوب که چهره ی شما این روزها بشاش است. حضور میلیونی مردم در بیست و دوم بهمین، خیال خیلی ها را راحت کرد. هم خیال ما و شما را، وهم "دشمنان" ما را که دست از سر ما بر نمی دارند و همیشه ی خدا در کمین ما هستند. البته این کم توفیقی نبوده و نیست. اولین بارقه ی تماشای این همه جمعیت در تهران و شهرستانها، بارش "خیال راحت" است. آری، "خیال ما" راحت شد. خیال راحت هم اولین برکتش، بهت و لبخند است. بهت برای دیگران، و لبخند برای خود ما. و شما بعد از مدتها لبخند زدید.

سه: مراجند پرسش است. پاسخ با جناب شما. این که آیا "آنها" به ما حمله خواهند آورد؟ و بساط ما را بر خواهند چید؟ آیا این همان پازل یا تله ای نیست که سالها ما در آن جابجا شده ایم؟ تا درست به همین جایی برسیم که اکنون رسیده ایم؟ دنیا باردیگر آیا به تماشای شکستن مردمی خواهد نشست که تن به شعار سپرد و در بستری از شعار برای خود برج هایی از شعار بالا برد؟ و آنقدر مرگ بر این و مرگ بر آن گفت تا عاقبت همان مردگان هزار باره سر از گور زیرکی بدر آوردند و دست به گلویش بردند؟

چهار: آنها ما را آیا خواهند شکست و بر چاههای نفت ما خیمه خواهند بست؟ جوری که نه از موشک های شهاب ما کاری برآید و نه از سرداران ما؟ در آن روز آیا ما برای قرنهای تحقیر نخواهیم شد؟ و بار دیگر سرزمینمان ایران به سفیره ای از حقارت تاریخی فرو نخواهد شد تا مگر در سده ای و هزاره ای دیگر جماعتی دیگر برای غارت مجدد فرزندان و نسل های بعدی ما خیز بردارند؟

پنج: در این سی و سه سال پس از انقلاب آیا ما به دست نفت خواران و مجامع بین المللی و کشورهای ماجراجو بقدر کافی بهانه نداده ایم تا برای بلعیدن ما آستین بالا بزنند و در یک زنگ تفریح مختصر پنجه در پنجه ی ما بیاندازند و خیلی زود همه ی حیثیت ما را به تاریخ بسپارند و از بساط خود "کرزای" دیگری برآورند و بر ما بگمارند و با غش غش خنده هایشان به سمت تخلیه ی هویت ما دور خیز کنند؟

شش: تا برای پاسخ گفتن به پرسش های من مهیا می شوید، من با اجازه ی شما پنجره های بیت شریف را می گشایم تا هوای تازه ای در آن جریان یابد. دوستانه می گویم: چرخش هوا در محیطی بسته، ما و شما را با واقعیت های جامعه ای که ناگزیر اراده اش را به ما سپرده، بیگانه کرده است. چگونه؟ خواهیم گفت:

هفت: ای بدا که این روزها جمعی از مردمان ما موافق دخالت نظامی اجانب شده اند. که با فشردن یک دکمه، موشک های قاره پیمای خود را از دوردست ها بر سر مواضع اقتصادی و نظامی ما فرو بکوبند و تکلیف ما و شما را یکسره کنند. چرا؟ چون به این رسیده اند: حالا که جماعتی از سران این نظام، هست و نیست ما را نشانه رفته اند و از ما می خورند و می برند و تباہ می کنند، بگذار یک چند وقتی هم آمریکاییها برسرایین سفره بنشینند! و باز می گویند: وقتی ما اسپر حاکمان خویشیم، چه بهتر که اسارت آمریکاییها را هم تجربه کنیم. با این تفاوت که بسیاری از حاکمان ما، به هیچ اصول انسانی و قانونی و حقوق بشری و اسلامی پای بند نیستند اما آمریکاییها - به صورت ظاهر هم که شده - نشان داده اند که به افکار عمومی و موازین حقوق بشری و اینجور قضایا معتقد و معترفند و از همین منافذ می شود به دلشان نفوذ کرد و حداقل هایی را از آنان التماس نمود.

هشت: نمی دانم آیا شنیده اید یا نه، این روزها یک طنز رنج آوری از زبان شاه پهلوی در میان مردم رواج پیدا کرده که: ای همه ی ایرانیان، اگر دلتان برای تحریم و سرشکستگی و زد و بند و بیکاری و اعتبار و مصرف و دزدی و دروغ و چاپلوسی و سانسور و ریاکاری و چین و روسیه و



موشک و ماهواره و انرژی نیم بند هسته ای و دولتمردان بی لیاقت و ساواک اسلامی و حجاب اجباری و اینجور چیزها تنگ شده بود، خوب ما خودمان استاد همین قضایا بودیم. این ها را به خودمان اگر می گفتید فی الفور ترتیبش را می دادیم! و ادامه می دهد:

نه: اگر دل یکی از آیت الله های شما برای داشتن دانشگاه و درکنارش برای برج ها و مجتمع های تجاری تنگ شده بود، واگر آیت الله دیگری دلش هوای لاستیک دنا را داشت، یا آیت الله دیگری به واردات شکرعلاقه مند بود، یا آیت الله دیگری - همچنان که به اقامه نماز وحدت آفرین و دشمن شکن جمعه مشغول است - دلش را سنگ های سرخ معادن بیدخت استان فارس برده بود، یا دیگری مشتاق سرفرو بردن به داخل جوارب استارلایت بود، یا آن یکی به لبنیات و فراورده های جانبی آن می اندیشید، راه درستش این بود که اینها را با خود من درمیان می گذاشتند تا بلافاصله تقدیمشان کنم. و ادامه می دهد:

ده: یا اگر حواریون آیت الله ها به هاله ی نورو داستانهای ابلهانه ای از امام زمان و شرکت بیمه و کشتی های دروغین و اسکله های بی نشان و سهام مخبرات و حتی مثل خواهر خودمان اشرف، نبض شان برای قاچاق مواد مخدر می تپید و همزمان به هزار موضع اقتصادی و سیاسی و امنیتی و اطلاعاتی و برداشتن اموال مردم نظر داشتند، یا اگر شما ای مردم، مجلس صد درصد مرعوب و مطیع و رام و خبرنگان پزمرده - مثل مجالس خود من - می خواستید، من مگر مرده بودم، به خودم می گفتید همه را برای شما و آیت الله های شما ردیف می کردم و جوری بساط سورساستشان را پهن می کردم تا هرچه نفس دارند، هم خودشان هم نسلهای حاضر و غایبشان از آن سیربخورند. و باز ادامه می دهد:

یازده: اینها را اگر به خود من می گفتید دیگر نیازی به پیش کشیدن تاریخ هزارو چهارصد ساله و خدا و پیغمبر و علی و اولاد علی و کربلا و پسر فاطمه و هزارهزار شهید و این همه آسیب و خرابی و عقب ماندگی و این همه حقارت جهانی نبود. ما که داشتیم می خوردیم، یواشکی یک سفره هم برای این جنابان پهن می کردیم تمام می شد می رفت پی کارش.

دوازده: حضرت تعالی در نماز جمعه ی اخیرتان فرمودید: چرا می گویند کشور در بحران است؟ چه بحرانی؟ کشوری آرام، با نشاط، ... بله، بظاهر همین گونه است که شما می فرمایید. اما شرمگانه می گویم: کشور ما نه آرام است و نه با نشاط. ما، هم در متن یک بحران بزرگ دست به دست می شویم و هم خُلق مردمان تنگ است. هم به قدر کافی برای مجامع جهانی بهانه آراسته ایم تا به دست ماجراجویان و قدر قدرتان تکلیفمان روشن گردد، هم از بس دزدی و بی قانونی دیده ایم و رجز و شعار تحویلیمان داده اند، به مردمانی بی تفاوت و سردرگم و بلا تکلیف بدل شده ایم تا مگردستی از آسمان خدا برآید و زنجیر غلامان بشکند. این بلبشو البته بهترین و ناب ترین اوضاع برای ابن الوقت های ریزو درشت است تا با گلوگاههایی که در اختیار دارند داریی های مردم را یک لقمه کنند و همان یک لقمه را به گلوی خود و خویشان خود فرو ببرند.

سیزده: راستی تا یادم نرفته اجازه بفرمایید از طریق همین نامه پیغام خود را به جناب حجة الاسلام طائب - رییس اداره ی اطلاعات سپاه - برسانم. وبه وی بگویم که پیغامش به من رسید. آنجا که در پاسخ به پرسش بنده خدایی گفته بود: "یک خوابهایی برایشان دیده ایم. بعد انتخابات". منظورش از "برایشان" به جمع خانواده ی من برمی گردد. به وی می گویم: جناب حجة الاسلام والمسلمین، هر وقت خواستی دست بکار شوی، حتماً یک نگاهی به پایان کار خویش، وبه دستهای خونین خود بینداز. ما را باکی نیست. ما مهیا ایم.

چهارده: رهبر گرامی، بحران را چرا نگویم امثال آقای طائب و جماعتی از پاسداران فربه و اطلاعاتی های هیولوش و روحانیانی که دستشان به خون و پول مردم آلوده است، برای کشور فراهم آورده اند. اینان نه که نخواهند - بل نمی توانند - روزی را تجسم کنند که ورق برگشته و آنان در برابر مردم ایستاده اند و به یک یک خون ها و غارتهایشان اعتراف می کنند. همین تجسم ویرانگر، آنان را به فرو بردن هر چه بیشتر کشور به غرقابِ مخمصه های بین المللی تحریک می کند. که: اگر قرار است من نباشم، بگذار دنیا نباشد !

پانزده: می دانید به دست ما و شما چه ضایعه هایی به عمق اعتقادات مردم فروخته است؟ یکی اش را بگویم و بگذرم: آنجا که ما تاریخ همین سی و سه سال انقلاب را پیش چشم رسانه های عینی و مجازی وارونه تحریف می کنیم، و بروبربه چشمان مردم خود می نگرییم و به حلقشان دروغ می تپانیم، چه تضمینی است برای درستی هزارهزار حدیث قدسی و نبوی و معصومین هزار و چهارصد سال پیش، با توجه به نبود وسایل ارتباط جمعی؟

در حالی که ما سخنان نادرست خود را در همین سی و سه سال اخیر، تاریخ می کنیم و به خورد بچه ها و مردم خویش می دهیم، چرا باید همین مردم، فلان سخنی را که ما و شما مصرانه به دوردست های تاریخ، به امام باقر و امام صادق منتسبش می کنیم، باور کنند؟

شانزده: در زندان که بودم، تأثیر سخن یکی از زندانیان تا مدتها با من بود. که از قول یکی از معصومین (ع) می گفت: تا زمان قیام قائم ما، همه ی صنوف فرصت تشکیل حکومت پیدا می کنند تا فردا در پیشگاه خدا طلبکارانه با خدا محاجه نکنند که ای خدا اگر به ما فرصت حکومت می دادی، ما بشریت را به جایگاه معهودش فرا می بردیم. همو می گفت: در ایران خودمان، بسیاری از صنوف فرصت پیدا کردند تا به حکومت برسند. مثل



ماهگیران (آل بویه) و مسگران (صفاریه) و صوفیان (صفویه) و نظامیان (نادرشاه و رضاشاه) و طایفه‌ها و قبیله‌های گوناگون. حتی مغولان و هیولایان. مانده بود روحانیان شیعه. که اگر به حکومت نمی‌رسیدند، مگر خدا حریف طلبکاری آنان می‌شد؟

روحانیان شیعه اگر به حکومت نمی‌رسیدند، در همان محشر خدا یقه می‌دراندند که ای خدا، جلوی چشم ما همه را برکشیدی و بر تخت مراد نشاندی و یک نگاهی به ما نکردی؟ مگر ما برمنابر خود از خوبی‌ها و شایستگی‌ها و بایستگی‌ها کم سخن می‌گفتیم؟ مگر ما مرتب به ترسیم مدینه‌ی فاضله‌ی شیعی نمی‌پرداختیم؟ ما را اگر به حکومت می‌رساندی، ما همان خورشیدی را که از منابرمان سر برمی‌کشید، به نورافشانی عالم مأمومی فرمودیم. و آنچنان دنیایی از امن و امان و رفاه برمی‌آوردیم که گرگان با آهو برگان به همزیستی و مجاورت قدم بردارند. این شد که خدا زبانم لال از غوغای روحانیان هراس فرمود و یک چند صباحی رشته‌ی امور تنها کشور شیعی جهان را به دست روحانیان سپرد. نتیجه‌ی این واگذاری این شد که برای نخستین بار، دست روحانیان به خون نشست و پاسداران انقلاب اسلامی اش - امروز - به بی‌رقیب ترین دزدان منطقه بدل شده‌اند. جوری که درکشتی‌ها و کانتینرهای قاچاقش از جان آدمیزاد که بی‌ارزش ترین کالا است، تا شیر مرغ، تا هر چه که شما نام از آن ببرید یافت می‌شود. حتی مواد مخدر؟ چرا که نه! چه کاروکسی بالاتراز قاچاق مواد مخدر؟ راستی یک زمانی حدیثی از قول پیامبر برای ما می‌فرمودید که: الکاسب حیب الله، این آیا شامل حال کاروکسب پاسداران فربه‌ی ما نیز می‌شود؟ کجایید ای شهیدان خدایی؟ بلاجویان دشت کربلایی؟

هفده: بعد از تماشای فراوانی راهپیمایان بیست و دوم بهمن، خوشبختانه چهره‌ی شما به تبسم نشست. خدای را سپاس. حضور آن همه مردم در آن راهپیمایی باشکوه، یک واقعیت بی‌تردید بود. واقعیتی که دهان بسیاری از خام‌گویان را بست و تبسم توفیق را بر جمال شما نشانده. ما برای آنکه به یک چنین نمایشی توفیق یابیم، همه‌ی درها را به روی رقیبان خود بستیم. اجتماعات آنان را برآشتیم. درپس دادگاه‌های غیرقانونی و دوازده چشم به زندانشان انداختیم. و هیچ فرصتی برای نمایش عده و عده‌ی آنان باقی نگذاشتیم. بدیهی است که نمایش یک تنه و بی‌رقیب ما در بیست و دوم بهمن - مثل پرواز یک پرنده در برابر پرندگان در قفس - تماشایی به نظرمی‌رسد. پیروزی ما آنجا به واقعیت محض می‌انجامید که ما زنجیر از پای رقیبان خود می‌گشودیم و به آنان فرصت می‌دادیم تا معترضان اما در سکوت، بار دیگر جمعیت خود را به ما و جهانیان نشان بدهند. سخن گفتن از اقتدار خویش از یک سوی، و رجز خوانی برای "دشمن" زبون و ذلیل از دیگر سوی، آنجا به تعارض می‌نشیند که ما برای خفیف کردن معترضان داخلی، دست به بستن "ایمیل"های رایج مردم می‌بریم. این یعنی بجای درافتادن با کرکسی که بر سر ما چرخ می‌خورد، به گنجشکان یک درخت سنگ بپرانیم و باتماشای فرار فوج گونه‌ی آنان برای شجاعت خود کف بز نیم و هورا بکشیم.

هجده: شما یادم هست برای آنکه رقیبان داخلی خود را سر جایشان بنشانید، خط و نشان کشیدید که اگر بنا بر مقابله باشد، ما راه امام حسن را که به صلح انجامید انتخاب نمی‌کنیم، بلکه به راه امام حسین درمی‌افتیم و تا آخرین قطره‌ی خون خود به مقاتله می‌پردازیم. چرامشفقانه به حضرت شما نگوییم که این سخن و این نگاه، از ارتفاع مناسبی برخوردار نیست. واز تنگنای یک افق همسطح رنج می‌برد. شور بختانه اگر روند این خط و نشان جناب شما به جاهای باریک بکشد، فرزندان شما وارث یکی از تلخ ترین خاطره‌ها خواهند شد. واز مواجهه با نگاه پرسشگر مردم هراس خواهند داشت. می‌دایند کجا؟ آنجا که فرزندان تاریخی ما رو به آنان می‌گویند: یک بار، آری فقط یک بار، حکومت به دست روحانیان افتاد و رهبر روحانی این حکومت، تا توانست از مخاطبان داخلی و خارجی آن فروکاست و جامعه را به انشقاقی غلیظ در انداخت و دست پاسداران خود را برای هر کاری - آری برای هر کاری - واگشود.

نوزده: چه تلخ اگر که بگویم آن "دشمن"ی که همواره از آن سخن می‌گفتید، امروزه برای برچیدن بساط ما شال و کلاه می‌کند. همو با عنایت به رجزهای پوک ما و هیاهوهای جاهلانه‌ی افرادی چون احمدی نژاد همه‌ی عرصه‌های حقوقی و بین‌المللی را برای یک زنگ تفریح تماشایی آراسته است. برای او برچیدن ما کاردشواری نیست. تجربه اش را دارد. بدا به حال ما و شما در آن روز که هر چه نعره می‌کشیم: یا ایها المسلمون اتحدوا! اتحدوا! کسی باورمان نمی‌کند. می‌دانید چرا؟ چون صداقت سخن ما رنگ باخته و کسی ما را در آن تنگنای بودن و نبودن باور نمی‌کند. جنگی اگر در بگیرد، بسیاری از مردمان ایران را باور بر این است که این جنگ، ربطی به آنان و خواسته‌های آنان ندارد. جنگی است میان قدرت‌های زیرک جهان از یک سوی، و روحانیان و پاسدارانی که در تنگنای رفتن و ماندن، به دست‌های خونین و اموال غارت شده‌ی خویش می‌نگرند، از دیگر سوی. یکی دوماه پیش، یکی از سرداران فدایی جناب شما گفته بود: ما با سید علی تا خود جهنم هم که شده پیش می‌رویم. شما خود حدیث مفصل بخوان از این مجمل! گویا شما یان دست بکار این حکومت شدید تا ما را به بهشت خدا رهنمون شوید!

بیست: ای گرامی، تنها راه بقای ما و شما، مراجعه به مردم است. مباد بخواهید این مراجعه به مردم را در انتخابات اسفندماه نشان ما بدهید؟ خود نیک ترا همه‌ی ما می‌دانید: بسیاری از داوطلبانی که صلاحیتشان برای حضور در این انتخابات تأیید شده، از رام ترین و حرف گوش کن ترین و



البته از کاسبکارترین های این سالهای پس از انقلاب اند. که همگانشان از فیلترهای تنگ و تاریک دستگاههای اطلاعاتی عبور کرده اند و پیشاپیش آداب چاکری به آنان تفهیم شده است. والله اگر طالب بقا در دوجهانید چاره ای جز روی آوردن به مردم ندارید. اعتمادتان را از پاسداران فربه بگسلید و به مردم - همه ی مردم - چه کافرو چه مسلمان، روی آورید. این تنها راه بقای ما و شماست. تنها راه. آری تنها راه. خدای می داند که تنها راه.

بیست و یک: اگر به مردم - آری همه ی مردم - روی آورید، همین مردم نگرانی ها را از خاطر مبارکتان خواهند زدود. این مردم تنها چیزی که از ما مطالبه دارند، صداقت است. یعنی همان گوهر نابی که ما در این سالهای انقلاب از آنان دریغ کرده ایم. مردم اگر صداقت ما را باورکنند، در کنار ما خواهند ماند و در ترمیم کاستی ها همراه و مشاور ما خواهند بود. و عجب گوهر بی بدیلی است این صداقت. مردم اگر ما و شما را باورکنند، خودشان از پس تحریمها و تهدیدات بین المللی بر خواهند آمد. کافی است ما را باورکنند. باوری از جنس آب های زلال. به روانی ابرهای آسمان. و به سترگی کهکشان بالای سر. باوری که از او بوی درستی برآید. که با این باور، می شود بر توهین ها و تحقیرها و ناکارآمدی ها و گسست ها فائق آمد. می شود دست های مردم را در دست هم، و دست مردم را در دست خدا نهاد. مگر شما و خیل روحانیان به همین بهانه پای در حکومت نهاده اید؟ پس کودست مردم؟ کودست خدا؟ به دست پاسداران فربه وهیولاهای وزارت اطلاعات منگرید. آن دست ها آلوده است. خونین است.

بیست و دو: من خود می دانم نوشته ام تلخ است. تیزی است. و ای بسا روان شما را برآشوبد و بخراند. باکی نیست. این سخن تلخ مرا امروز نوش جان کنید تا همگان - هم ما هم شما - به سلامت از این مهلکه بدر رویم. فردا با تبسمی درست به من خواهید نگریست. که : دوستان واقعی من در این سوی بوده اند و من بدانان پشت کرده بودم.

بیست و سه: من کاری به این ندارم که آن " دشمن " کمین کرده به ما حمله خواهد کرد یا نخواهد کرد. اما باور بفرمایید بسیار میلم تا زمانی که خواب جناب حجة الاسلام والمسلمین طائب تعبیر شود، به وسایل ربوده شده ام دست پیدا کنم. بیش از دو سال تمام است که برادران اطلاعات و سپاه ابزار کار مرا دزدیده و برده اند و هیچ به خود نمی گویند که این بنده ی خدا شاید به این پنج دستگاه کامپیوتر و دهها متعلقات ربوده شده ی آن محتاج باشد و بخواهد فیلم محرمانه ی دیگری از مخوفگاه های برادران بسازد. ایکاش در این خصوص نیز دستور عاجل صادر می فرمودید. بدرود تا جمعه ای دیگر که امید دارم تا آن موقع هم این نامه را خوانده وهم "سیدعلی بشنو" را شنیده باشید. و اکنون یک نجوای کوتاه با خدایی که بر پیدا و پنهان ما و شما نظاره گراست:

خدایا، توشاهدی که من در هر نوشته وبا هر کلمه ای که برمی گزینم، می میرم و زنده می شوم. از درون من خبرداری که مرا به آزدن دلی اراده نیست. گرچه دل یک اطلاعاتی مخوف که از او با هیولا نام می برم. اما چه کنم که جامعه ی ما را چاره ای جز بدر رفتن از این هزارتوی خوف انگیز نیست. خدایا مرا بکش و تار و پودم را به باد ده اما جامعه ام را بسلامت از این بحران بدر ببر. خدایا مرا به دست طائب ها و اطلاعاتی ها و فریبگانی که به لباس سپاه فرو شده اند تکه تکه کن اما سرزمینم را و مردمان سرزمینم را از آندوه، ازرنج، از بلا تکلیفی، از غصه های تمام نشدنی، از تحقیر، از عقب ماندگی، از دربه دری، از غارت، از ترس، از لکنت، از قحطی، از کاستی های انسانی، از دست مدیران و روحانیان بی لیاقت رهایی ببخش. نابودم کن اما به مردم سرزمینم سرفرازی عنایت فرما. آمین

بیست و هشتم بهمن ماه سال نود

با احترام و ادب: محمد نوری زاد